

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

ملک الشعراء
استاد محمد نسیم "اسیر"

عمر گذشته!!!

اینک حسب و عده، ترجیع بند با تضمین سه مصراع از شعر لسان الغیب حافظ شیرازی را که به استقبال از بهار سال ۱۳۳۳ش در کابل عزیز سروده شده است، تقدیم میکنم. از آنجا که تنها بند سوم این بهاریه، نظر به شرایط امروز به نام "گلگون کفن" در پورتال وزین "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" انتشار یافته است، خواستم شعر مذکور را به طور مکمل به مطالعه دوستداران برسانم:

دیشب کــــرانه افقم داد این نوید
شد چهر دهر صافتر از روی گلرخان
باز آبروی دختر دی ریخت بر زمین
ابر آب زد به روی گل و سوسن و سمن
با صد هزار عشوه و تمکین عروس باغ
خورشید باز از رخ دی پرده برگرفت
باری تو هم به پاس دل ما فسرندگان
با ساز چنگ و بربط و بانای نینواز
در کنج باغ، صحن چمن، پیش نسترن
«ساقی به نور باده بر افروز جام ما»

در دشت، لاله خنده مستانه میزند
صاف است همچو آئینه دامانه شفق
آهسته باد زلف چمن، شانه میزند
سویسم ستاره چشمک رندانه میزند

گـردیده باز شسته رخ یاسمن به باغ
 باز آسمان به جانب ما خنده میکند
 شوری ز آیشار به پا گشته است و باز
 گل کرده گل به گلشن و با یک جهان ناز
 نرگس بسینه داغ و شقایق به شور حسن
 صوفی نهاده لب به لب جام، از نشاط
 مستان به رغم محتسب شهر، هرکدام
 قمری و عندلیب به شور سرود عشق
 خوش آنکه بوسه بر لب پیمانانہ میزند
 مهتاب جبهه بر در جـانانانہ میزند
 ناخـن به ساز سینۀ دیوانہ میزند
 آتش به جان بلبل و پـروانہ میزند
 بلبل فغان بی سر و سـامانہ میزند
 زاهد قمار سبـحۀ صد دانہ میزند
 ساغر به کف گـرفته و پیمانانہ میزند
 ما را صلائی گـوشۀ میخانہ میزند
 «مطرب بگو، که کار جهان شد بکام ما»

ای گل تو هم به دائره این چمن برآ
 ای از رخ تو سرو و گل و لاله منفعل
 ای رنگ و بوی دشت و دمن باز لاله سان
 تا کی به رنگ و بوی خودی عشق باختن؟
 حرفی، تکلمی، سخنی، آه و ناله ای
 شوری، تجسی، طـربی، بازجستی
 عمر گذشته عبرت ما و تو نیست، چیست؟
 تنگ است جامه ای که ترا است در بدن
 باری «اسیر» یک قدم از دامگاه خویش
 دست خودی ز دامن این پیرهن برآ
 بلبل صفت به باغ، به چندین دهن برآ
 پر داغها به سینه و پر خون کفن برآ
 ای مشک نوشگفته تو هم از ختن برآ
 ای طوطی سخنور شکـرشکن برآ
 برآ خدای را، ز خود ای جان من برآ
 چون غنچه پاره کن یخن از خویشتن برآ
 زین تنگنای غـم هله! یک پیرهن برآ
 دستی به من بده و به همـراه من برآ
 «باشد که مرغ وصل کند قصد دام ما»

(م. نسیم «اسیر» - کابل عزیز، ۸ حوت ۱۳۳۲ ش)